

# سینما و جنگ در گذر زمان

□ هاله امیر مقدم



نجات سرباز رایان

پوسته‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

حالی که شاید بسیاری از مخاطبان همین فیلم با تصویری که گریفیت از ملت موعود خود نشان می‌دهد موافق نباشند اما راز ماندگاری تولد یک ملت در تاریخ سینما همانا هوشمندی یک فیلمساز در استفاده دقیق و مناسب از ابزار سینما برای رساندن پیامی است که بی‌تردید سینما و فیلم بهترین راه رساندن این پیام به شمار می‌رود. حال به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردیم. یعنی درست زمانی که آتش نخستین جنگ خانمانسوز جهانی فروکش کرده بود و کشورهای شکست‌خورده در چنبره فقر و بدبختی اسیر بودند. در دهه ۱۹۲۰، وضعیت مردم و جامعه آلمان به واسطه شکست در جنگ جهانی به گونه‌ای شد که اقتصاد و فضای شادی و رضایت عمومی به پایین‌ترین سطح خود در آن دوران رسید و کساد بازاری و کشمکشهای داخلی بر وخامت اوضاع افزود. با وجود رشد بی‌انگاز تورم و نبود اعتماد عمومی مردم به حکومت مستقر در این کشور، مارک آلمان عملاً ارزشی در بازار نداشت. این حالت افسردگی و کساد بازاری تا زمان

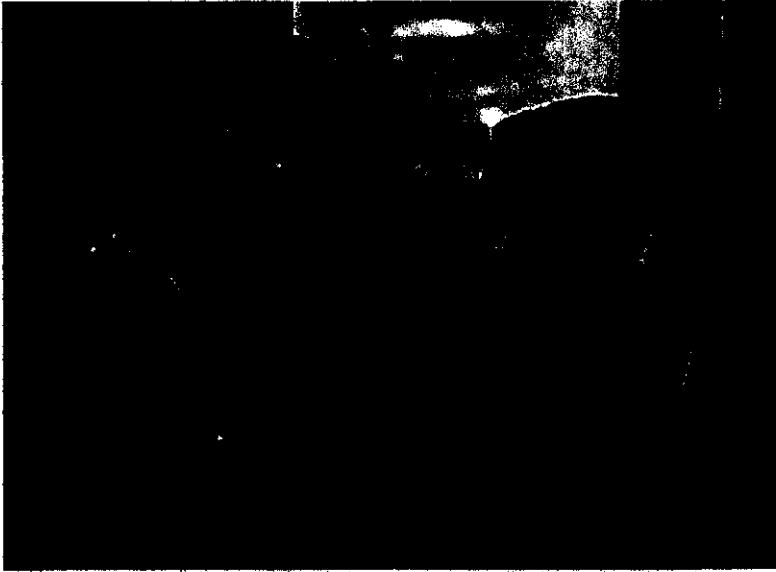
از فیلم برای تسخیر آلمان استفاده کرد. «بنابراین در قدرت فیلم و سینما در برابر مردم نمی‌توان هیچ تردیدی به دل راه داد.

در هر حال، به دلیل قدرت درونی نهفته در چکیده هنر هفتم یا همان فیلم، فیلمسازان اغلب در پی یافتن راهی بوده‌اند تا با مهارت و زیرکی دست به انجام کاری بزنند که مخاطب آنچه را بر پرده سینما می‌بیند به عنوان حقیقت بپذیرد. استفاده از تکنیکهای متفاوت در فیلمهای مختلف می‌تواند احساسات مخاطبان را نسبت به مسایل گوناگون دستخوش تغییر و تحولات اساسی کند. در تولد یک ملت ساخته دیوید وارک گریفیت، مخاطب بدون در نظر گرفتن دیدگاههای سیاسی و اجتماعی در پایان فیلم برای سازمان سری ضدسیاهپوستی ایالات متحده هورا می‌کشد و به تشویق آن می‌پردازد. این واکنش در واقع حاصل استفاده فیلمساز از نورپردازی خلاقانه، به کار بردن زوایای متفاوت دوربین در فیلمبرداری و در نهایت عمل براساس یک فیلمنامه و داستان دقیق است. در

در حالی که مطبوعات در طول تاریخ مهمترین ابزار تغییرات سیاسی و اجتماعی برای رهبران جوامع بوده‌اند، در یکصد سال گذشته هیچ ابزاری به اندازه سینما در دگرگونیهای اساسی و ناگهانی مؤثر نبوده است. برای بسیاری از مردم، یک فیلم می‌تواند کاری را انجام دهد و تأثیری بگذارد که از کتاب نمی‌توان انتظار برآوردن آن را داشت؛ یعنی تعریف داستان برای مخاطب به همراه ارائه تصویر برای تقویت تأثیر داستان. تماشای یک فیلم سینمایی یا برنامه تلویزیونی یک فعالیت بسیار غیرفعال و کنش‌پذیر است که به فرد اجازه می‌دهد به راحتی بر روی صندلی خود بنشیند به پرده سینما یا قاب تلویزیون خیره شود و آن چیزی را که در مقابلش می‌بیند جذب یا دفع کند. سینما، برخلاف تمامی رسانه‌های پیش از خود، ابزاری قدرتمند را به رهبران جوامع معرفی کرد که می‌تواند افکار و اندیشه‌ها را بهتر و سریعتر از هر زمان دیگر منتقل کند. ولادیمیر لنین گفته است: «از میان تمامی هنرها، سینما مهمترین آنهاست. چرا که می‌شود

ظهور یک پیشوای جدید به نام هیتلر و قدرت گرفتن تدریجی او ادامه یافت. مهم‌ترین دلیل موفقیت هیتلر و سایر رهبران همانند او را می‌توان استفاده بسیار مناسب از رسانه‌های عمومی به عنوان روشی جهت تمرکز مجدد در جلب توجه شهروندان برای مقابله در برابر متجاوزان و دشمنان به جای درگیری با یکدیگر دانست. هیتلر به کمک دستگاه تبلیغاتی قدرتمند خود توانست با نشان دادن دلایل نزول نیروهای درونی و ملی، گوشزد کردن این دلایل به مردم و تقویت نیروها به منظور غلبه بر یک دشمن مشترک و بیرونی، آلمان را به جایگاه یک ابرقدرت و عظمتی که پیش از آغاز جنگ اول جهانی داشت بازگرداند. لنی ریفت‌ستال، کهنسال‌ترین بانوی فیلمساز حال حاضر جهان، در بهترین زمان ممکن به خدمت دستگاه تبلیغاتی آلمان نازی درآمد و با ساختن آثاری چون پیروزی اراده و مستند دو قسمتی المپیا درباره بازیهای المپیک سال ۱۹۳۶ برلین، به تجلیل و تکریم از حزب نازی و رهبر مستبد آن آدولف هیتلر پرداخت.

فیلم اخیر در واقع یکی از نقاط تحول تاریخ فیلمسازی نازی به شمار می‌رود. درست در همین یک مثال می‌توان به راحتی به قدرت و تأثیر رسانه‌ها بر روی مردم و جامعه پی برد. مهم این نیست که کسی به عقاید و افکار هیتلر ایمان داشته باشد یا نه اما تردیدی نیست که استفاده او از رسانه‌ها توانست غرور آلمانی را تقویت و بهیچ کرده و این کشور را به عنوان یک ملت یکپارچه و واحد برانگیزاند. البته این نخستین بار در طول تاریخ نبود که یک پیشوا از رسانه‌ها به عنوان ابزار پروپاگاندا برای به صف کردن مردم علیه یک هدف واحد و مشترک استفاده می‌کرد. مارتین لوتر هم با استفاده از اختراع صنعت چاپ در قرن پانزدهم میلادی اصلاحاتی را در مذهب پروتستان اعمال کرد که انجام آن بدون وجود و دسترسی به رسانه‌های گروهی و اختراع گوتنبرگ به این راحتیها امکان نداشت. رزمناو پوتکین سرگئی ایژنستاین هم به این دلیل ساخته شد تا نشان دهد با اتحاد و یکپارچگی مردم یک کشور و مبارزه بر علیه دشمن مشترک می‌شود کارهای بزرگی انجام داد. این مثالها ثابت می‌کنند که استفاده مناسب و بجای از رسانه‌ها ابزارهای سودمند برای مبارزه علیه شرایط جاری در هر سرزمین و با هر حکومتی است. از سوی دیگر، در بسیاری از اوقات این فیلمهای حرفه‌ای و سینمایی نیستند که موفق می‌شوند بیشترین توجه انبوه مخاطبان را به خود جلب کنند و گاهی این وظیفه بر دوش آثار آماتوری است که یک حادثه جنایی یا رویداد مهم و بزرگ را به تصویر کشیده‌اند. این امر به‌ویژه در فیلمهای ویدئویی ترور جان اف کندی و یا ضرب و شتم وحشیانه راندی کینگ سیاهپوست به دست افسران پلیس شهر لس آنجلس در ماه مارس سال ۱۹۹۱ به خوبی پیداست. در مورد اخیر، فیلم ویدئویی گرفته شده از آن حادثه وحشتناک نه تنها باعث خشم و اعتراض شدید جامعه سیاهان ایالات متحده به واسطه کتک خوردن یک هم‌نژاد شد بلکه چون سایر مردم هم نتوانستند با گوشها و چشمان خود یک حادثه تلخ و تأسف‌بار وحشیانه را ببینند و بشوند، ماجرا به صورت یک موضوع مهم ملی



درآمد. البته خشم و اعتراض مردم هم صرفاً حاصل تماشای نوار ویدئویی ضرب و شتم راندی کینگ نبود و باورپذیر بودن ماجرا در به وجود آمدن چنین جوی تأثیر فراوانی داشت. بی‌تردید اگر این نوار ویدئویی توسط یک فیلمساز حرفه‌ای فیلمبرداری و ساخته می‌شد، واکنشهای عمومی نسبت به نمایش آن از تلویزیون تا این اندازه جدی و گسترده نمی‌شد و از دید بسیاری از شهروندان و ساکنان ایالات متحده قدرت و تأثیر اولیه خود را از دست می‌داد.

در سالهای اخیر و در حالی که داستانهایی دیگر مربوط به اقلیتها در آمریکا بسیار وحشتناک‌تر از قضیه راندی کینگ بوده‌اند اما نتوانسته‌اند در جلب توجه عامه مردم به اندازه آن موفق عمل کنند. در هفتم اوت سال ۱۹۹۷، ایلن لونیما یک مهاجر اهل کشور هائیتی در حمام مرکز پلیس بروکلین به وحشیانه‌ترین شکل ممکن وادار به انجام عملی غیرقابل باور شد و این در حالی بود که بسیاری از آمریکایی‌ها هرگز چیزی در مورد این اتفاق سبانه نشنیدند. یک سال بعد، جیمز برد سیاهپوست در تگزاس در حالی توسط سه نفر از اعضای سازمان سری ضدسیاهپوستی به وحشیانه‌ترین شکل ممکن به قتل رسید که مرگ او با ژناب چندانی در میان مردم و رسانه‌ها نداشت. قاتلان، جیمز بیچاره را در روز روشن به سپر یک کامیون بارکش بستند و آنقدر به روی زمین کشیدند تا جان سپرد. در دادنامه‌ای که توسط فرزندان مقتول به دادگاه ارائه شد، سه فرد به نامهای جان ویلیام کینگ، راسل برویر و شان بری مسئول قتل جیمز برد معرفی شده بودند: «آنها با نفرتی که سراسر زندگی‌شان را فراگرفته می‌خواستند به هر نحو ممکن فجع‌ترین اعمال قابل تصور را علیه یک آمریکایی آفریقایی‌تبار انجام دهند.» در هر حال، در این مورد هم درست مثل مورد لونیما تعداد آمریکاییهایی که خبر ماجرا به گوششان خورد بسیار کمتر از حادثه راندی کینگ بود. اما به راستی دلیل اصلی تفاوتی چنین فاحش در تعداد مخاطبان حوادثی مشابه چیست؟ آیا نمی‌توان وجود تنها یک حلقه فیلم آماتوری از حادثه مربوط به کتک خوردن کینگ را علت اصلی

### این مسأله دانست؟

ماجرای راندی کینگ نشان داد که فیلم اگر به عنوان بازتابی از واقعیت در میان مردم پذیرفته شود، قادر خواهد بود قدرت و نیروی فراوانی در جامعه داشته باشد. به همین دلیل، حکومتها تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا این نیرو را تحت کنترل خود درآورده و از آن به منظور تسلط بهتر بر ارکان حکومت و از جمله شهروندان بهره جویند. درحالیکه عمده نگرانی بسیاری از مردم نقاط مختلف جهان تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی فرض می‌شود، در جامعه‌ای مثل ایالات متحده، نگرانی مردم بیشتر رفتار و واکنشهای شهروندان خودی است. در آمریکا، با وارد آمدن فشار بر حکومت برای صرف وقت و نیروی بیشتر در جهت حمایت از افراد در برابر دیگران، مانع بزرگی بر سر یکی از اصلی‌ترین وظایف دولت ایجاد شده که همانا حفاظت از شهروندان در برابر تهاجم خارجی است. بدین ترتیب است که حادثه‌ای مثل پانزدهم سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق می‌افتد و جهان را به سوی یک جنگ ویرانگر دیگر رهنمون می‌کند. جنگی که در آستانه هزاره سوم و در حالیکه همگان از گفتگو و تفاهم سخن می‌گویند و از خونریزی و وحشیگری خسته شده‌اند، ابتدا در افغانستان شکل گرفت و سپس دامنه آن به عراق و خلیج فارس گسترش یافت. اینجاست که سخن گفتن از آثار جنگی تاریخ سینما و پرداختن به این گونه قدیمی اهمیتی دیگرگون می‌یابد.

تصویری که از جنگ در فیلمهای این گونه جنگی در تاریخ سینما ارائه شده خوب یا بد، انتقال ترس و وحشت موجود در جبهه‌های نبرد و تجربه نه چندان خوشایند حضور در صحنه‌های درگیری و خونریزی به افرادی است که هرگز خود را در شرایط جنگی نیافته‌اند. این عمل، یعنی ارائه تصویری واقعگرایانه از وحشت و اضطراب درگیریهای مسلحانه، به‌ویژه در سالهای اخیر به نحوی بسیار عادلانه‌تر و بهتر صورت گرفته است. در سراسر تاریخ سینما می‌توان آثار فراوانی را مشاهده کرد که هدف آنها صرفاً پروپاگانای سیاسی و نظامی برای حضور در یک جنگ خونین بوده

است. در حالی که در همین مدت فیلمهای دیگری هم با نگاهی هنری به جنگ و حواشی آن ساخته شدهاند تا وجدان عمومی را در روبرویی با جنگهای مختلف و برداشت صحیح از آنها شکل دهند. تقریباً درباره هر جنگی که در گوشه و کنار جهان در قرن بیستم برپا شده، یک یا چند فیلم سینمایی مرتبط نیز یافت می شود. به ویژه اگر در این جنگ پای ارتش ایالات متحده هم در میان بوده باشد. بی تردید در سالهای نه چندان دور آینده، موضوع مبارزه با تروریسم که فعلاً بیخ داغ محافل جهانی است هم دستمایه تهیه آثار جدید هالیوودی خواهد بود و یکبار دیگر سینما به هیوان ابزاری برای تصویر کردن حقایق جنگ عمل می کند. حقایقی که دیگر نمی توان با تکیه بر شبکه ها و اخبار تلویزیونی به آنها دست یافت. گرچه بعید نیست هدف برخی فیلمسازان هم مهیا کردن شرایط برای برافروخته شدن جنگی جدید باشد. مثلاً در اینکه موضوع اصلی تعدادی از فیلمهای جدید هالیوود ماجرای جنگ مشترک ائتلاف شمال و نیروهای آمریکایی بر ضد طالبان و بیرون راندن نیروهای آنان از افغانستان است، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد. در سالهای دورتر هم قطعاً شاهد آثاری خواهیم بود که به بیان دراماتیک فاجعه مرگبار یازدهم سپتامبر از دریچه دوربین سینما می پردازند. درست همانطور که واقعه پرل هاربر در جنگ دوم جهانی نیز تا به امروز موضوع اصلی چندین و چند فیلم سینمایی و مجموعه تلویزیونی بوده است. کنار رفتن صدام حسین، حاکم مستبد بغداد از اریکه قدرت هم یکی دیگر از پروژه هایی است که بسیاری از فیلمسازان از همین حالا برای به تصویر کشیدن داستان آن صف کشیده اند. چرا که زندگی مستبدان و خودکامگان و پایان تلخی که همواره در انتظار آنان است همواره موضوع مناسبی برای طرح در قالب یک اثر سینمایی شناخته می شود. به عنوان مهمترین فیلم موجود در این زمینه هم می توان به دیکتاتور بزرگ چارلی چاپلین اشاره کرد که براساس سقوط هیتر و البته از دریچه نگاه طنزآمیز چارلی بزرگ شکل گرفت. البته نباید دراماتیزه کردن صحنه های واقعی جنگ و خونریزی را صرفاً بهره گیری از رویدادهای ترازیک تاریخ برای ساختن فیلم تلقی کرد، چرا که به نظر می رسد سینما بهترین نوع هنر برای به تصویر کشیدن وحشت و ترازوی حقیقی موجود در بسیاری از جنگهای تاریخ است. تماشای فیلم به مخاطبان این امکان را می دهد تا حداقل برای لحظه ای هم که شده نسبت به ترازوی جنگ و خونریزی حسی دیگرگون را تجربه کنند.

متأسفانه هزاره سوم میلادی هم به واسطه اعمال و رفتار برخی گروههای کوچک اما سیزه جو که در پی گستراندن جو رعب و وحشت و کشتن کسانی هستند که به افکار و عقاید آنان ایمان ندارند، با درگیریهایی جدی در گوشه و کنار جهان آغاز شد. زمانه ای اینچنین به انسان فرصت آن را می دهد تا به جنگهای گذشته نظری بیفکند و به فیلمهایی بیندیشد که تصویری دقیق و شایسته از آن جنگها ارائه کرده اند. سینمای جنگ به عنوان یک گونه دیرپا در تاریخ سینما تا به امروز هم ادامه

یافته و گمان نمی رود به همین زودیها گرد فراموشی بر روی آن بنشیند. اگران فیلمهای جنگی همچنان ادامه دارد و برخی از آنها هم از جمله آثار موفق سینمای هالیوود در چند سال اخیر، هم از نظر تجاری و هم از دیدگاه هنری، به شمار می روند. هرچند فیلمی مثل سقوط شاهین سیاه ریدلی اسکات نه به پیروزیهای ارتش ایالات متحده بلکه به شکست مقتضاحنه تفنگداران دریایی این کشور در کشور آفریقای سومالی پرداخته باشد. در هر حال، سینمای جنگ تا به آن اندازه اهمیت دارد که برخی از بهترین فیلمهای تاریخ سینما را می توان از میان آثار ژانر جنگی برگزید. شاید بتوان فهرست زیر را از بهترین فیلمهای جنگی تاریخ سینما محسوب کرد: فهرستی که به احتمال فراوان در سالهای نه چندان دور آینده بر تعداد آن افزوده خواهد شد. نگاهی به این فهرست درحالیکه ارتش ایالات متحده و بریتانیا در این سوی دنیا در حال جنگ افروزی هستند و در این شرایط، نمی تواند خالی از لطف باشد.

۱- در جبهه غرب خبری نیست (۱۹۳۰)  
برخی این فیلم را جولدار فیلمهای ضد جنگ تاریخ سینما می دانند. اما نکته جالب اینجاست که فیلم پس از گذشت ۷۳ سال همچنان شانه به شانه شرایط امروزی در حرکت است. در جبهه غرب خبری نیست را لوئیس مایلستن فیلمساز روسی تبار کارگردانی کرد و به واسطه همین فیلم برنده جایزه بهترین فیلم و بهترین کارگردانی از سومین دوره مراسم اسکار در سال ۱۹۳۰ شد. فیلم که براساس رمان ارتش ریمارک نویسنده ژرمن ساخته شده، روایتگر داستانی از جنگ جهانی اول از زاویه دید یک آلمانی است. در جبهه غرب... حماسه ای قدرتمند و اثرگذار از ترازوی جنگ و از دریچه نگاه سربازان جوانی است که جنگینند و کشته شدند.

۲- و اینک آخرالزمان (۱۹۶۹)  
این فیلم جنگی روایت منحصره فردی است از داستانی که به متن جنگ می پردازد، روایتی که تا به حال هرگز از سوی هیچ فیلمسازی تکرار نشده است. گرچه جنگ ویتنام را می توان مشکوک ترین جنگی دانست که ایالات متحده خود را درگیر آن کرده (البته تا پیش از جنگ با افغانستان و عراق) و فیلم هم روایتی کامل و واقعگرایانه از این جنگ طولانی مدت به شمار نمی رود، اما همچنان یک حماسه قدرتمند از شرایط انسان در دوران جنگ است. مارتین سین در گذر از جنگلها و باتلاقهای ویتنام برای یافتن کلنل کورتز یا بازی به یادماندنی مارلون براندو است. حتی پس از گذشت ربع قرن از نمایش جنون حاصل از درگیری در شرایط جنگ و خونریزی، باز هم نمی توان برای برخی صحنه های فیلم رقیبی در عالم سینما یافت. و اینک آخرالزمان به کارگردانی مارتین اسکورسیزی برنده جایزه نخل طلا از جشنواره معتبر کن در سال ۱۹۷۹ (به صورت مشترک با طیل حلبی فولکر شلنورف) شد. فیلم براساس رمان مشهور دل تاریکی نوشته جوزف کنراد ساخته شده و در آن علاوه بر برناردو و سین، رابرت دووال نیز ایفای نقش کرده است. نسخه جدیدی از این اثر جناب در سالهای اخیر با عنوان

«بازگشت اینک آخرالزمان» در سراسر جهان از جمله ایران به روی پرده رفت.  
۳- بازداشتگاه شماره ۱۷ (۱۹۵۳)  
روایت بیلی وایلبر فقید از جنگ دوم جهانی هنوز هم یک اثر کلاسیک و جذاب است. فیلم داستان زندانی شدن خلبانان آمریکایی را در یکی از بازداشتگاههای اسرای جنگی در آلمان و تلاش مداوم آنها برای فرار از این اردوگاه به تصویر می کشد. با وجودی که بازداشتگاه شماره ۱۷ به فاصله اندکی پس از پایان جنگ جهانی دوم به روی پرده سینماها آمد اما تا به امروز هم قدرت و اثرگذاری خود را حفظ کرده است. استیو هولدن برای بازی در این فیلم برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد از سوی اعضای آکادمی در سال ۱۹۵۳ شد. دان تیلر، اتو پرمینجر و ربرت اشتراوس از دیگر بازیگران فیلم هستند.

۴- راههای افتخار (۱۹۵۷)  
این اثر کلاسیک و ضد جنگ استلی کوپر یک روایتگر یک داستان قدرتمند و باورنکردنی یکی از فرماندهان ارتش فرانسه در دوران جنگ جهانی اول است که همزمان باید در دو جبهه مبارزه کند: نخست در برابر شورش نیروهای تحت امر خود و دیگری در مقابل یک ژنرال که به دنبال افتخار است. نقش آفرینی کرک داگلاس در راههای افتخار که یکی از بهترین آثار در نشان دادن پوچی و مسخرگی جنگ محسوب می شود، افسانه ای و به یادماندنی از آب درآمده است.

۵- آشوب (۱۹۸۵)  
یکی از قدرتمندترین فیلمهای جنگی که در خارج از محدوده کارخانه رویاسازی هالیوود و توسط یکی از بزرگترین فیلمسازان تاریخ سینمای ژاپن و جهان یعنی آکیرا کوروساوا کارگردانی شده این اثر کلاسیک است. کوروساوا در واقع برای فیلم خود از نمایشنامه «شاهالیر» ویلیام شکسپیر اقتباس کرد. آشوب روایتگر داستان پادشاهی سالخورده است که سرزمین تحت فرمان خود را میان سه پسرش تقسیم می کند. او از فرزندان خود می خواهد برای در امان ماندن از گزند دشمنان با یکدیگر متحد بمانند. اما در مقابل عملکرد سه پسر چیزی جز رنج و اندوه و درگیری و جدل بر جای نمی گذارد. کوروساوا مطلقاً در دستاوردهای بصری خود درخشان عمل می کند و حتی یک سکانس اصلی پیکار را بدون بهره بردن از صدا به نمایش می گذارد. این عملکرد او موجب می شود تا بیننده حسی منحصر به فرد را در تماشای صحنه نبرد تجربه کند و این به نوبه خود یک دستاورد بزرگ و موفقیتی شگفت انگیز است.

۶- بهترین سالهای زندگی ما (۱۹۴۶)  
اثر کلاسیک ویلیام وایلبر در سال ۱۹۴۶ یعنی درست یکسال پس از پایان جنگ جهانی دوم به روی پرده رفت و هنوز هم یکی از نقاط عطف تاریخ سینما در زمینه به تصویر کشیدن درگیریهای این جنگ به شمار می رود. بهترین سالهای زندگی ما داستان سه مردی است که از صحنه نبرد به خانه و کاشانه خود بازمی گردند و زندگی شان تحت تأثیر تجارب حاصل از حضور در جبهه جنگ دستخوش تغییر و تحول شگرفی می شود. فیلم در بهترین زمان ممکن ساخته شد و صحنه استقبال

مادر از فرزند سرباز خود هنگامی که پای به درون اتاق می‌گذارد به اندازه‌ای تکاندنده و تأثیرگذار است که همچنان به عنوان یک صحنه کلاسیک از پایان جنگ و بازگشت به آغوش مادر در اذهان علاقه‌مندان سینما نقش بسته است. بهترین سالهای زندگی مادر شب برگزاری مراسم اسکار سال ۱۹۴۶ با دریافت چهار جایزه اصلی برای بهترین فیلم، بهترین کارگردان و بهترین بازیگر مرد یک و دو به ترتیب برای فردریک مارچ و هارولد راسل حاکم مطلق لقب گرفت.

#### ۷- نجات سرباز رایان (۱۹۹۸)

استیون اسپیلبرگ سرانجام در سال ۱۹۹۸ با این اثر جنگی و کلاسیک خود درباره دومین جنگ جهانی به چیزی دست یافت که دیگران پیشتر آن را بارها از موده و البته هرگز بدان دست نیافته بودند. او از نظر فنی تمامی نیرو و تجربه خود و همکارانش را بکار گرفت تا چهره سنگدل و بیرحمانه جنگ را به تصویر بکشد، چهره‌ای که تا آن زمان هرگز بر روی پرده سینما نقش نبسته بود. او برای رسیدن به این هدف از نمایش هیچ صحنه‌ای در مقابل دیدگان مخاطب دریغ نکرد و حتی تصاویر کشتار فجیع سواحل نرماندی در آغاز یک عملیات بزرگ نظامی را نیز به آنان نشان داد. تماشای نجات سرباز رایان تجربه‌ای است که بیننده هرگز آن را فراموش نمی‌کند و برای نخستین بار به مخاطبان این اجازه را می‌دهد تا در تجربه یک جنگ واقعی با سربازان قدیمی و حاضر در صحنه نبرد شریک باشند. دو صحنه درگیری ابتدا و انتهای فیلم که هر کدام بیش از نیم ساعت به طول می‌کشند نزدیکترین و شاید دقیق‌ترین تصویری است که می‌شد از وحشت ناشی از جبهه نبرد ارائه داد و اسپیلبرگ در نهایت استادی موفق به انجام این کار می‌شود. نجات سرباز رایان با حضور بازیگرانی چون تام هنکس، مت دیمون، تام سائزموور در یازده رشته نامزد دریافت جایزه اسکار شد و توانست چهار جایزه از جمله اسکار بهترین کارگردانی را برای استیون اسپیلبرگ به ارمغان آورد.

#### ۸- سه گانه اولیور استون درباره ویتنام: جوخه (۱۹۸۶)، متولد چهارم ژوئیه (۱۹۸۹)، آسمان و زمین (۱۹۹۳)

اولیور استون بیش از هر کارگردان دیگری در تاریخ سینما امضای خود را پای آثار مربوط به تجربه جنگ ویتنام به یادگار نهاده است. او که شخصاً تجربه حضور در ویتنام و جنگ با ویت‌کنگها را دارد، از این منظر چشم‌اندازی منحصربه‌فرد از وقایع و رویدادهای درون آن آرایه می‌کند. سه گانه استون از این جنگ تاریخی را به یقین می‌توان بهترین آثار ساخته شده و به نمایش درآمده از یک جنگ آمریکایی و نمایش تصویری دقیق از حضور نظامیان ارتش ایالات متحده در جنگ دانست. جوخه نخستین اثر این سه گانه بود که هنوز هم به عنوان اولین فیلمی شناخته می‌شود که توانست مشتقات واقعی زندگی و جنگ در ویتنام را از زاویه

دید سربازان به تصویر بکشد. جوخه با بازیهای به یادماندنی چارلی شین، تام برنجر و ویلم دفو توانست اسکار بهترین فیلم و بهترین کارگردان سال را از آن خود کند. اما متولد چهارم ژوئیه که به زعم برخی از منتقدان بهترین اثر این سه گانه محسوب می‌شود تصویری از تازدی جنگ را در بازگشت به خانه به تصویر می‌کشد. فیلم که براساس داستان واقعی سرگذشت یک سرباز معلول بازگشته از جنگ ویتنام به نام ران کوویچ ساخته شده، روایتگر کم شدن او در امریکایی است که برایش تازگی دارد و تا پیش از حضور در جنگ هیچ نشانی از آن نبود. متولد چهارم ژوئیه با بازی تام کروز جوان در نقش اصلی یکبار دیگر نام استون را بر سر زبانها انداخت و جایزه اسکار بهترین کارگردان را در سال ۱۹۹۹ نصیب وی نمود. آخرین فیلم سه گانه استون هم آسمان و زمین نام دارد



نازی و تلاش یک افسر آلمانی برای نجات جان ۱۱۰۰ زن و مرد و کودک یهودی روایت می‌کند. اسپیلبرگ هوشمندانه از رنگهای تیره برای ساختن فضای اثر خود بهره گرفت و توانست رعب و وحشت غالب بر اردوگاه‌های کار اجباری و تلاش اسرا از رفتن به سوی کوره‌های آدم‌سوزی را به مخاطب خود منتقل کند. گرچه عده‌ای نیز معتقدند فهرست شیندلر صرفاً برای دستیابی به یکسری اهداف سیاسی و از جانب یک فیلمساز یهودی ساخته شده بود و نیم نگاهی هم به مراسم اسکار داشت تا از نگاه خاص داوران آکادمی استفاده کرده و بار دیگر مظلومیت قوم یهود را در مجامع بین‌المللی مطرح کند. در هر حال استیون اسپیلبرگ موفق شد با خلق صحنه‌های عاطفی تأثیرگذار و تکان‌دهنده تا حد دریافت جایزه اسکار بهترین کارگردانی نیز پیش برود. فیلم در دوازده رشته نامزد دریافت اسکار شد و توانست علاوه بر بهترین کارگردان، پنج مجسمه طلایی را نیز در شب اهدای جوایز اسکار به خود اختصاص دهد. لیام نیشن به نقش اسکار شیندلر، رالف فاینس (که هر دو نامزد دریافت اسکار شدند) و بن کینگزلی از بازیگران اصلی فهرست شیندلر بودند.

گرچه می‌توان به این فهرست آثار دیگری را از سایر جنگهای دور و نزدیک افزود، اما ذکر این نکته خالی از لطف نیست که به‌رغم گذشت بیش از یک دهه از جنگ خلیج فارس، تا به امروز فیلمهای چندانی درباره درگیری ایالات متحده با رژیم عراق در سال ۱۹۹۱ ساخته نشده است. البته می‌توان از سه پادشاه و شجاعت در زیر آتش به عنوان دو فیلم نسبتاً مطرح در این زمینه اشاره کرد. ولی با توجه به رویدادهای اخیر در هرصه بین‌المللی از جمله حادثه یازدهم سپتامبر، حمله آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان و هم‌منطور حمله نیروهای ائتلافی به سرکردگی ایالات متحده به عراق و واژگونی رژیم خودکامه بغداد، باید منتظر موج جدید فیلمهای جنگی در سالهای آینده و اکران آنها در سالنهای تاریک سینما باشیم. به هر حال، جنگ تیفات و خواشی آن همواره دستمایه ساخت آثار مختلفی بوده که گاه چون پرل هاربر سخیف و بی‌مایه از آب درآمده و گاهی هم مثل آثاری که ذکرشان رفت، در تاریخ سینما جاودانه مانده‌اند. آیا اگر در سالهای آغازین هزاره سوم میلادی جهان به سوی صلح و آرامش پیش برود و خبر و التری از جنگ و خونریزی در آن نماند، دوستداران آثار جنگی باید با این گونه دیرپا خداحافظی کنند یا اینکه دستگاه روپاسازی هالیوود دست به کار می‌شود و برای ساختن سوزهای احتمالی فیلمهای خود، جنگهایی تخیلی به راه می‌اندازد؟

گرچه جنگ‌افروزی‌های برخی حکام جنگ طلب باعث شده که خیال مدیران استودیوهای فیلمسازی هالیوود حداقل تا یک دهه از وجود سوزهای جنگی مناسب راحت باشند! ■

که به روایت تجربه واقعی جنگ ویتنام از دید مردم این کشور می‌پردازد. فیلم براساس داستان واقعی و باورنکردنی دو کتاب به نامهای «وقتی جای آسمان و زمین عوض می‌شود» و «فرزند جنگ» زن صلح نوشته لی‌لی هیسلیپ و جی ورتز بنا شده و در آن تامی لی جونز ایفای نقش می‌کند. آسمان و زمین توانست موفقیت‌های هم‌تایان خود را تکرار کند و بدین ترتیب سه گانه اولیور استون هم به پایان رسید.

#### ۹- فهرست شیندلر (۱۹۹۳)

برخی این فیلم ۱۹۷ دقیقه‌ای سیاه و سفید را شاهکار استیون اسپیلبرگ و بهترین فیلم تاریخ سینما در موضوع جنگ جهانی دوم و کوره‌های آدم‌سوزی نازیها می‌دانند. فیلم داستان قتل عام یهودیان را در زمان اشغال لهستان به دست آلمان